



دو شنبه ۲۷ میزان ۱۳۹۴
منتشر شده در شماره‌های ۹۳۳، ۹۳۴ و ۹۳۵

نیویورک تایمز / جاناتان ماہلر

ترجمه: معصومه عرفانی

در شب ۱ می ۲۰۱۱، مارک باوَدن در حال تماشای یک مسابقه‌ی بیس‌بال فیلدی در مقابل مت-بود که ناگهان برنامه قطع شد و تصویر رییس‌جمهور اوباما در اتاق شرقی کاخ سفید روی صفحه آمد. رییس‌جمهور گفت: «امشب، من می‌توانم به مردم آمریکا و جهانیان گزارش بدهم که ایالات متحده، عملیاتی را اجرا کرد که منجر به کشته‌شدن اسامه بن لادن، رهبر القاعده و یک ترویست شد که مسئول قتل هزاران مرد و زن و کودک بی‌گناه بود.»

پنج دقیقه یا اندکی بیشتر پس از پایان بیانیه‌ی کوتاه رییس‌جمهور، درحالی‌که هزاران آمریکایی در مقابل کاخ سفید جمع شدند و فریاد می‌زدند «آمریکا! آمریکا!»، تلفن همراه باوَدن زنگ خورد. مایک استنسون، رییس شرکت فیلم‌سازی جری بروکهایمر، پشت خط بود. باوَدن در فیلمی که اقتباسی از کتاب پرفروش او «سقوط شاهین سیاه» (۱۹۹۹) بود، با جری کار کرده بود.

باوَدن همین اواخر، درحال صرف نهار به من یادآوری کرد: «مایک گفت: «بین مارک، جری می‌خواهد فیلمی درمورد این بن لادن بسازد و می‌خواهد تمام افرادی که در ساخت فیلم سقوط شاهین سیاه همکاری داشتند، جمع کند. او می‌خواهد بداند که آیا تو به نوشتن فیلم‌نامه‌ی این فیلم علاقه داری؟»

باوَدن پاسخ داده بود که حتما، آن‌ها می‌توانند روی او حساب کنند.

او فوراً به سراغ جی کارنی، سخن‌گوی مطبوعاتی اوباما در آن زمان می‌رود تا برای مصاحبه با رییس‌جمهور درخواست بدهد. باوَدن، از زمانی که «معاون رییس‌جمهور جوزف آر. بایدن» را برای نشریه‌ی آتلانتیک نوشته بود، با کارنی آشنایی داشت. باین حال، از این‌که تقریباً بلافاصله از او پاسخی دریافت



از حقیقت مرگ اسامه بن لادن چه می‌دانیم؟

گروگان‌های آمریکایی در ایران در سال ۱۹۸۰ و تعقیب طولانی قاچاق‌چی بزرگ مواد مخدر کلمبیا، پابلو اسکوبار، نوشته است. روش او در نوشتن آن کتاب‌ها، ترکیبی فراگیر از گزارش‌ها و روایت‌ها با داستان‌سرایی‌های زنده بود. تمایل نوشتن درمورد وقایع تاریخی، مدت‌ها پس از اتفاق افتادن، برای نوشتن به او کمک می‌کرد. مردم، معمولاً با علاقه به گفت‌وگو با او می‌نشینند و می‌توانند کاملاً آزادانه صحبت کنند. یک موضوع مصاحبه به موضوع دیگر می‌انجامد، آن موضوع به سمت موضوعی دیگر هدایت می‌شود و همین‌طور ادامه پیدا می‌کند. این فرایند، سال‌ها را در بر می‌گیرد.

اما ثابت شد که نوشتن کتابی درمورد بن لادن، مسئولیت بسیار متفاوتی است. باوَدن تلاش می‌کرد تا این داستان را، تنها چند ماه پس از رخ‌دادنش تعریف کند. افراد بسیار اندکی -تعداد انگشت‌شماری از مقامات

کرد، شگفت‌زده شده بود. این پاسخ، دلگرم کننده بود؛ مخصوصاً باتوجه به این‌که باوَدن می‌دانست رییس‌جمهور سبلی از درخواست‌ها را دریافت می‌کند. کارنی گفت که او نمی‌تواند هیچ‌قولی بدهد، اما قطعاً به او کمک خواهد کرد.

روز بعد، استنسون دوباره به او زنگ زد: بروکهایمر نظرش را تغییر داده است.

باوَدن خیلی زود تصمیم گرفته بود که به جای فیلم‌نامه، او می‌تواند یک کتاب بنویسد.

می‌توان گفت، در این کتاب، نویسنده و موضوع کاملاً با هم تطابق داشتند. باوَدن متخصص شرح وقایع تاریخی عملیات‌های مخفی بود. علاوه بر کتاب «سقوط شاهین

سیاه» که داستانی درمورد حمله‌ای در سومالیان در ۱۹۹۲ توسط رنج‌های ارتش ایالات متحده و تیم نیروهای دلتا است که به فاجعه ختم شد، او کتاب‌هایی درمورد ماموریت شکست‌خورده برای نجات

ارشد دولتی و نظامی و نیروهای دریایی که عملیات را انجام داده بودند- از حوادث آن شب باخبر بودند. عملاً هیچ‌گونه سندی و دنباله‌ای وجود نداشت که باودن آن را پی‌گیری کند. دولت تمام اسناد مربوط به آن حمله -از جمله اسناد سابقه‌ی جست‌وجوی سازمان سیا برای بن‌لادن- را، جزو اسناد محرمانه طبقه‌بندی کرده بود. باودن مجبور بود از طریق کانال‌های رسمی دولتی، برای انجام مصاحبه‌ها درخواست بدهد و امیدوار باشد.

کتاب او، «پایان» در پاییز سال ۲۰۱۲ منتشر شد و داستانی که او در آن کتاب می‌گوید، امروز آشنا به نظر می‌آید. سازمان سیا که سال‌ها در سایه کار می‌کرد، قاصدی را شناسایی کرد. افسران آژانس در تعقیب او، به ساختمان بزرگی در ایستگاه پاکستان رسیدند. عوامل سازمان این ساختمان را برای ماه‌ها از طریق دوربین‌های ماهواره‌ای از راه دور تحت نظر گرفتند، اما نتوانستند به این اطمینان دست یابند که بن‌لادن در داخل ساختمان حضور دارد. رییس‌جمهور نمی‌خواست در صورتی که بن‌لادن در ساختمان باشد (او‌اما بعدها گفت که احتمال حضورش ۵۵،۴۵ درصد بود)، اجازه بدهد تا او را از دست بدهند. قاعده در یک بازی امن این بود که این ساختمان را با از طریق پرتاب بمب و موشک با خاک یک‌سان کند، اما این کار افراد ملکی را در معرض خطر قرار داده و هم‌چنین دست‌یابی به این اطمینان که بن‌لادن کشته شده است را ناممکن می‌ساخت. به جای این کار، او‌اما یک تیم ۲۳ نفره از نیروی دریایی را با دو هلیکوپتر بلک هاک به آن‌جا می‌فرستد. زمانی که یکی از هلیکوپترها نزدیک بود در کنار یک آغل حیوانات به زمین برخورد کند، کل ماموریت می‌توانست از هم پاشد. اما این نیروها بر پرواز مسلط شده و خیلی زود حمله را آغاز کردند، دروازه‌ها را با C-۴ شکستند و در نهایت موفق شدند هدف را بکشند. آن‌ها پیش از ترک محل، هواپیمای بلک هاک آسیب‌دیده را منفجر کردند. زمانی که پرواز آن‌ها دور می‌شد، آتش‌سوزی بزرگی در داخل محوطه برخاسته بود. دولت پاکستان، تا زمانی که نیروهای آمریکایی مدت‌ها می‌شد آن منطقه را ترک کرده بودند، از این حادثه باخبر نشدند.

این داستان، در ماه‌ها و سال‌های پیشرو می‌تواند به اشکال مختلفی گفته شود. داستان باودن نیز یکی از چندین کتاب در این زمینه بود؛ اما مقالات زیادی نیز در روزنامه‌ها و مجلات منتشر شده بود، برنامه‌های خبری تلویزیونی به آن اختصاص

این داستان چه قدر احتمال داشت؟ ایستگاه آبد
در اساس در یک شهرک نظامی قرار دارد. ساختمان آشکارا بزرگی که بن‌لادن در آن بود (احاطه شده توسط دیوارهای ۱۸ فوتی بتنی با سیم‌های خاردار)، کم‌تر از دو مایل از آکادمی نظامی پاکستان «West Point» فاصله داشت. پلیس محلی چگونه؟ آن‌ها واقعا از برخورد یک هلیکوپتر عظیم آمریکایی در همسایگی‌شان بی‌اطلاع بودند؟ پیش از همه باید این سوال مطرح شود که چرا این همه اطلاعات

در مورد حمله‌ای مخفیانه که توسط یک واحد ویژه‌ی عملیات مخفی انجام شده است، به ما داده می‌شود؟
تاریخ آمریکا پر از داستان‌های جنگی است که در نهایت ثابت شده است که نادرست بوده‌اند. ادعاهای نادرست دولت بوش در مورد انبار مهمات صدام حسین از سلاح‌های کشتار جمعی را به یاد بیاورید. یا حمله بر کشتی ایالات متحده در خلیج تونکین را تصور کنید. در «Bay of Pigs»، دولت، تعداد زیادی از جنگ‌جویان را به کوبا

اعزام کرد و امیدوار بود که این امر منجر به تشویق شهروندان محلی برای پیوستن به آن‌ها شود. بعد از شکست عملیات، دولت به سرعت تعداد نیروها را کاهش داد و ادعا کرد که این اصلاً یک تهاجم نبود، بلکه بیشتر تلاشی برای آرایه‌ی کمک به چریک‌های محلی بود. یا اخیراً ارتش گزارش داد که ان.اف.ال سابق، پت تیمن، با شلیک دشمن کشته شده است، به جای اعتراف به این که گلوله‌ای به‌طور اتفاقی از سوی واحد خودش، به سر او اصابت کرده بود.

است که جسد در زیر سطح آب قرار دارد و امواج در اطرافش پخش شده‌اند. در آخرین عکس، تنها موج‌هایی دایره‌شکل روی سطح آب وجود دارند. بقایای جسد اسامه بن‌لادن برای همیشه رفته بود».

هرش می‌خواست بداند: آیا واقعا باودن این عکس‌ها را دیده است؟

باودن به هرش گفت که او عکس‌ها را ندیده و توضیح داد که آن عکس‌ها را کسی که دیده بود برایش توصیف کرده است. هرش گفت که در واقع هیچ عکسی وجود نداشته است. او ادامه داد بود، کل روایت چه‌گونگی تعقیب و کشتن بن‌لادن، ساختگی بوده است. او به باودن گفت که او آماده است تا داستان واقعی این‌که چه اتفاقی در ایستگاه رخ داده بود را منتشر کند.

برای باودن، باور ادعای هرش کار دشواری بود. هرش تلاش کرده بود با او هم‌دردی کند: «هیچ‌کسی دوست ندارد فریب بخورد» و اضافه کرده بود که او منظور بدی ندارد. باودن به یاد آورد که «من گفتم که نه ناراحت نشده‌ام». و اضافه کرد: «من به او گفتم که بالاخره او سایمور هرش است و او باید همان کاری را انجام دهد که به باور او بهتر است. اما در این مورد، من متأسفم که بگویم او در حال اشتباه است».

توضیح این‌که کشتن اسامه بن‌لادن تا چه میزانی سیاست‌های آمریکا را تغییر داده است، دشوار است. از نقطه نظر کاملاً عملی، این

یافته بودند و در نهایت فیلم «Zero Dark Thirty» در سال ۲۰۱۲ ساخته شد. این فیلم خود را به‌عنوان روایتی از «بزرگ‌ترین تعقیب و گریزی جنایتکاران در تاریخ» معرفی کرد. بنابراین، کشتن بن‌لادن نه تنها یک پیروزی بزرگ برای ارتش ایالات متحده، بلکه یک پیروزی برای دستگاه داستان‌سرایی‌های آمریکایی‌ها نیز به حساب می‌آمد که تقریباً بلافاصله پس از برخورد جسد رهبر تروریست‌ها بر زمین، موتورش با بالاترین سرعت به کار افتاده بود.

بهار سال گذشته، باودن تماس غیرمنتظره‌ی دیگری را در تلفن همراهش دریافت کرد. او پس از جلسه‌ای در نیویورک با ناشرش در مورد کتاب بعدی‌اش، داستانی در مورد جنگ ویتنام، در راه خانه‌اش در پنسیلوانیا بود. این بار، تماس از جانب سایمور هرش، خبرنگار تحقیقی بود.

هرش تماس گرفته بود تا در مورد عکسی از دفن بن‌لادن در دریا (طبق اظهارات دولت ایالات متحده، جسد او طبق رسوم اسلامی حمل شده بود)، که باودن آن را با جزئیات در کتابش «پایان» توصیف کرده بود، از او سوال کند. باودن نوشته بود: «یک عکس، بدن پیچیده‌شده در یک کفن را نشان می‌دهد. عکس بعدی نشان می‌دهد که جسد در سطحی شیب‌دار، درحالی که پاها به سمت دریا است، قرار دارد. در قاب بعدی، بدن به آب برخورد می‌کند. در تصویر بعدی، واضح

تصویر می‌کشد.

روایت رسمی از گرفتاری و کشته‌شدن بن لادن، در ابتدا مانند پرتره‌ای روشن به نظر می‌آمد، اما در اساس تنها شبیه به طراحی نامنظم از چشم‌اندازهایی چندگانه بود: پنتاگون، کاخ سفید و سازمان سیا. زمانی که این طراحی را کمی از نزدیک‌تر مورد بررسی قرار بدهید، متوجه می‌شوید که درست به نظر نمی‌آید. تقریباً بلافاصله، دولت مجبور شد تا جزئیاتی مهمی را در مورد این حمله تصحیح کند: بن لادن، آن چنان که معاون مشاور امنیت ملی، جان برنان، در ابتدا به خبرنگاران گفته بود، در تیراندازی درگیر نبود و خلع سلاح شده بود. هم‌چنین، او از یکی از همسرانش به‌عنوان سپر انسانی استفاده نکرده بود. رییس‌جمهور و مشاورانش نیز در حال تماشای زنده‌ی این حمله از اتاق وضعیت نبودند؛ این عملیات از طریق کلاه‌های ایمنی نیروها ثبت نشده بود.

این جا بود که سوال‌هایی بیشتر نگران‌کننده در مورد این که کل این داستان چه‌گونه ساخته شده است، مطرح شد. اسکمیدل پس از نشر مقاله‌اش تصدیق کرد که در واقع، او هرگز با هیچ‌کدام از ۲۳ نیرویی که در حمله شرکت داشتند، صحبت نکرده بود. بعضی از جزئیات روایت بیسونت از این حمله، با روایتی از یکی از دیگر نیروهای دریایی سابق، رابرت اوئیل، که در فاکس نیوز ادعا کرده بود گلوله‌ی مرگ‌بار را او شلیک کرده است، در تناقض قرار داشت. مقامات دولتی به خبرنگاران گفتند که صحنه‌های شکنجه‌ای که به شکلی بسیار واقعی در فیلم «Zero Dark Thirty» به تصویر کشیده شده بود، درحقیقت هیچ نقشی در کمک به ایالات متحده برای یافتن بن لادن نداشتند. از ما خواسته شده بود تا باور کنیم او با ۲۳ تن از نیروهای دریایی را به یک ماموریت به‌ظاهر خودکشی فرستاده است: حمله به حریم هوایی پاکستان بدون پوشش هوایی یا زمینی، به‌سرعت وارد محوطه‌ای شدن، حتی اگر بن لادن در آن‌جا بود، باید به هر شکل ممکن محافظت می‌شد. برطبق گزارشات رسمی، تمام این کارها بدون هیچ‌گونه هم‌کاری یا حتی تأییدی از جانب ارتش یا سرویس اطلاعات پاکستان انجام شده بود. این داستان چه‌قدر احتمال داشت؟ ایست‌آباد در اساس در یک شهرک نظامی قرار دارد. ساختمان آشکارا بزرگی که بن لادن در آن بود (حاطه‌شده توسط دیوارهای ۱۸ فوتی بتنی با سیم‌های خاردار)، کم‌تر از دو مایل از آکادمی نظامی پاکستان «West Point» فاصله داشت. پلیس محلی چطور؟ آن‌ها واقعا از برخورد یک هلیکوپتر عظیم آمریکایی در

امر باعث شد تا او با ما قادر باشد بار دیگر، پیش از انتخاب مجددش در سال ۲۰۱۲، خود را به‌عنوان رهبری قدرتمند مطرح کند. کشتن بن لادن تاثیر غیرقابل‌انکاری بر نتایج انتخابات داشت. از لحاظ استراتژیکی، مرگ بن لادن به او با ما اجازه داده بود تا پیروزی بر القاعده را اعلام کرده و برای شروع خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان، پوششی که نیاز داشت برایش فراهم نمود. هم‌چنین همین حادثه، به‌تنهایی، آبروی سازمان سیا را دوباره خرید و یک دهه از شکست‌های طولانی استخباراتی را به یکی از بزرگ‌ترین پیروزی‌ها در تاریخ این سازمان تبدیل کرد. اما می‌توان گفت که مرگ بن لادن، حتی تأثیری بیش از این بر روح و روان مردم آمریکا داشت. به‌شکلی نمادین، این پیروزی، سایه‌ای از وضوح اخلاقی و شجاعتی آمریکایی را بر جنگی تیره و حتی شرم‌آور انداخت و آتشی که حملات تاریخی ۱۱ سپتامبر آغاز کرده بود، به پایان رساند. تصویری آشفته از سقوط برج‌های دوقلو که در ذهن جمعی مردم آمریکا ثبت شده بود، تبدیل شد به تصویری از او با ما و یکی از مشاوران ارشدی که با جدیت در دور میزی در اتاق وضعیت کاخ سفید نشستند و از نزدیک، اجرای عدالت بر مجرم را تماشا می‌کنند.

اولین بازسازی قابل‌توجه از خود این حمله، «گرفتار کردن بن لادن: آن شب در ایست‌آباد چه گذشت»، توسط نویسنده‌ای آزاد به نام نیکولا اسکمیدل نوشته شده و در تنها سه ماه پس از اجرای این عملیات در نیویورک منتشر شد. اسکمیدل که پدرش یک جنرال بود، چندین سال را در پاکستان سپرده کرده و مقالاتی برای نشریات زیادی در مورد عملیات‌های ضد‌تروریسم نوشته بود. داستان او در نیویورکر، بیشتر روایتی سینمایی از شجاعت نظامیان است، با سرعت به حوادث می‌پردازد اما در عین حال، جزئیات زیادی را مطرح کرده است. مت بیسونت، یکی از نیروهایی که به بن لادن شلیک کرده بود، یک سال بعد از این حمله در کتاب «پرفروشش «روزی دشوار»». جنبه‌ای شخصی‌تر به این داستان اضافه می‌کند. باوون در کتابش بر واکنش‌ها تمرکز کرده و خواننده‌ها را به درون کاخ سفید می‌برد؛ جایی که رییس‌جمهور در حال صدور دستور عملیاتی بود که به لحظه‌ای تعیین‌کننده برای ریاست‌جمهوری‌اش تبدیل شد. در نهایت، روایت فیلم «Zero Dark Thirty» است که بازجویی‌های اغلب وحشیانه‌ی سیا را که این آژانس ادعا می‌کرد ایالات متحده را به ساختمان بن لادن راهنمایی کرده بود، به

همسایگی‌شان بی‌اطلاع بودند؟ پیش از همه باید این سوال مطرح شود که چرا این همه اطلاعات در مورد حمله‌ای مخفیانه که توسط یک واحد ویژه‌ی عملیات مخفی انجام شده است، به ما داده می‌شود؟

تاریخ آمریکا پر از داستان‌های جنگی است که در نهایت ثابت شده است که نادرست بوده‌اند. ادعاهای نادرست دولت بوش در مورد انبار مهمات صدام حسین از سلاح‌های کشتار جمعی را به یاد بیاورید. یا حمله بر کشتی ایالات متحده در خلیج تونکین را تصور کنید. در «Bay of Pigs»، دولت، تعداد زیادی از جنگ‌جویان را به کوبا اعزام کرد و امیدوار بود که این امر منجر به تشویق شهروندان محلی برای پیوستن به آن‌ها شود. بعد از شکست عملیات، دولت به سرعت تعداد نیروها را کاهش داد و ادعا کرد که این اصلاً یک تهاجم نبود، بلکه بیشتر تلاشی برای ارزیابی کمک به چریک‌های محلی بود. یا اخیراً ارتش گزارش داد که ان.اف.ال. سابق، پت تیمن، با شلیک دشمن کشته شده است، به‌جای اعتراف به این که گلوله‌ای به‌طور اتفاقی از سوی واحد خودش، به سر او اصابت کرده بود.

این داستان‌های دروغین، نمی‌توانستند بدون کمک رسانه‌ها به مردم برسند. گزارش‌گران همیشه فقط حقیقت را پیدا نمی‌کنند. آن‌ها به دنبال روایت‌ها هستند. و یک روایت جذاب، می‌تواند نفع زیادی برای آن‌ها داشته باشد. در طول جنگ عراق، خبرنگاران به ما اطلاع دادند که اراذل و اوباش عراقی، مجسمه‌ی صدام حسین در میدان فردوس را سرنگون کردند. اما در واقع، آن‌جا تعداد کمی از مردم محلی حضور داشتند که تلاش می‌کنند مجسمه را پایین بکشند و نیاز داشتند تا یک جرقه‌ی نظامی آمریکایی به آن‌ها کمک کند. هم‌چنین، خبرنگاران جسیکا لینچ را به یک قهرمان جنگ تبدیل کردند که در مقابل به اسارت گرفته‌شدنش در کمین دشمن در عراق مقاومت کرده است، درحالی که فقط سلاح او گیر کرده بود و او مجبور شده بود در تانک بماند. در روایتی در «تایمز» در مورد داستان لینچ در سال ۲۰۰۳، باوون این پدیده را چنین توضیح داده بود: «گرایش به بافتن اندکی از حقیقتی که می‌دانیم در ساختاری آشنا - اغلب شبیه به داستان یک فیلم»

آیا داستان مرگ اسامه بن لادن، نمونه‌ای دیگر از «افسانه‌سرای» آمریکایی بود؟ آیا باوون و در نتیجه، همه‌ی ما، توسط روایتی که مشخصاً به نفع ما (آمریکایی‌ها) جعل شده بود فریب خورده‌ایم؟ یا این که خود این سوالات از بدبینی ما برمی‌خیزند؟

دکستر فیلکینز، یکی از نویسندگان عضو هیئت تحریریهی «نیویورکر»، آن زمان سفری به پاکستان برنامه‌ریزی کرده بود که ماموریت متفاوتی داشت. «نیویورکر» در گذشته نیز مقالاتی با دو نویسنده منتشر کرده بود و رمینک تصمیم گرفت در این مورد نیز، همین کار را انجام بدهد. از فیلکینز و هرش خواسته شده بود مقاله‌ای را به اشتراک بنویسند: از فیلکینز خواسته شده بود تا از طرف پاکستان گزارش بدهد - به‌ویژه از این که پاکستانی‌ها مخفیانه با ایالات متحده همکاری کرده بودند، در حالی که هرش سرنخ‌هایش در واشنگتن را دنبال می‌کند. اما فیلکینز که پیش از آمدن به «نیویورکر»، پوشش خبری افغانستان و پاکستان را برای «تایمز» برعهده داشت، حدود یک هفته را به دنبال سرنخ‌هایی از منابعی در دولت و ارتش پاکستان، در این کشور سپری کرد اما موفقیت چندانی به دست نیاورد.

ایمیل او به من این‌گونه آغاز شد: «من با درخواست شما کمی مشکل دارم». او از من خواست که در عوض، گزارش او را دنبال کنم و پیشنهاد داد که بهتر است با نگاهی به دستگاه رادار پاکستان شروع کنم که به گفته‌ی او، بسیار دقیق‌تر از آن است که اجازه بدهد دو هلیکوپتر نظامی ایالات متحده، بدون شناسایی شدن وارد حریم هوایی این کشور بشوند. (او به طعنه نوشت: «انگار آن بچه‌های کودن جهان سومی هیچ‌وقت نمی‌توانند کاری را درست انجام بدهند». در واقع منظور او این بود که پاکستانی‌ها باید از پرواز دو هلیکوپتر نظامی به قلب کشورشان آگاه بوده باشند.) هرش که هفت سال در دهه‌ی ۱۹۷۰ برای «نیویورک تایمز» کار کرده بود، فکر نمی‌کرد که من ادعای او را در این مقاله جدی گرفته باشم. اما بعد از کمی اصرار و ترغیب، دلش نرم شد و گفت وگویی خوبی با هم داشتیم. او گزارشش را تقریباً به شکل کامل، اما به حدی که او احساس می‌کرد باعث به خطر افتادن منابعش نمی‌شود، برایم توضیح داد.

مهم‌ترین و اثرگذارترین ادعای هرش در مورد این بود که چه‌گونه سکونت‌گاه بن لادن کشف شد. او نوشته است که سال‌ها تلاش برای جمع‌آوری اطلاعات نبود که ایالات

پیدا کردن آن داستان سپری کرد. آنچه او در نهایت در ماه می در نشریه‌ی «The London Review of Books» منتشر کرد، تلاشی برای پیدا کردن چند حفره در داستان ارایه شده توسط دولت نبود. بلکه یک تکذیب مستدل ۱۰۰۰۰ کلمه‌ای از کل روایت رسمی بود. منبع اصلی او یک مقام ارشد اطلاعاتی بازنشسته، همراه با «دو مشاور سابق فرماندهی عملیات ویژه» بودند. هرش، خوانندگان را در طول نسخه‌ای جایگزین از تمام نکات دسیسه‌آمیز روایت رسمی همراهی می‌کند. او با آهنگی بی‌غرضانه و مبتنی بر حقیقت، داستانی از پشتکار و تلاش صبورانه، برنامه‌ریزی دقیق و اقدام جسورانه را، به داستانی از شانس (خوب و بد)، کنترل خسارت، و فرصت طلبی تبدیل می‌کند. هرش ۷۸ ساله، زمانی که به او گفتم من تصمیم به نگارش مطلبی در مورد مقاله‌اش دارم، تمایلی به همکاری نداشت. (اولین

«این داستان از همان روز اول بودار بود»؛ هرش این حرف را زمانی به من گفت که در یک روز داغ تابستانی در واشنگتن، در دفتر او نشسته بودیم. این دفتر، سویت (سراچه) دو اتاقه‌ای بود که در یک مجتمع اداری بی‌نام در نزدیکی «Dupont Circle» قرار داشت؛ جایی که هرش به تنهایی در آن کار می‌کرد. هیچ پلاکی روی در دیده نمی‌شد و در و دیوارها پر از جوایز خبرنگاری بودند. او در میان آن همه جعبه‌های کاغذی و کتاب‌هایی که روی هم انباشته بود، گفت: «این جا به من خیلی خوش می‌گذرد. می‌توانم هرکاری که دوست دارم انجام بدهم».

هرش، چند روز بعد از حمله‌ی بن لادن به من گفته بود: «من می‌دانم که داستان بزرگی این جا وجود دارد». او چهار سال پس از آن را، کمابیش در تلاش برای



متحده را به یافتن آن قاصد و در نهایت بن لادن راهنمایی کرد. بلکه این محل با خبرچینی غیرمنتظره‌ی یک افسر اطلاعاتی بازنشسته کشف شد. این افسر پاکستانی، برای به دست آوردن جایزه‌ی ۲۵ میلیون دلاری ایالات متحده برای کمک در یافتن موقعیت اسامه بن لادن، با آن‌ها همکاری کرده بود. در واقع، حتا نمی‌توان گفت که بن لادن «پنهان» شده بود. ساختمان سکونت او در ایت آباد، در حقیقت یک خانه‌ی امن بود که توسط سرویس اطلاعاتی پاکستان محافظت می‌شد. زمانی که ایالات متحده، براساس این اطلاعات با مقامات استخباراتی پاکستان رودررو شد، آن‌ها در نهایت درستی این اطلاعات را تایید کردند و حتا پذیرفتند که برای اثبات آن، نمونه‌ی DNA فراهم کنند.

بنابراین، براساس روایت هرش، این هرگز یک حمله‌ی شجاعانه نبود. پاکستانی‌ها به هلیکوپترهای ایالات متحده اجازه داده بودند تا وارد حریم فضایی آن‌ها شوند و گاردهای ساختمان را پیش از رسیدن نیروهای ایالات متحده تخلیه کرده بودند. منابع هرش به او گفته بودند که مقامات استخباراتی پاکستان و ایالات متحده به توافق رسیده بودند تا او با یک هفته برای اعلام کشته شدن بن لادن در «حمله‌ی هواپیماهای بدون سرنشین، جایی در میان کوه‌ها در مرز افغانستان و پاکستان»، صبر کند. اما رییس‌جمهور مجبور شد تا بلافاصله این خبر را علنی کند، چرا که تصادف و نابود شدن هواپیمای بلک هاوک (این از تعداد اندک حقایق طرح شده در داستان رسمی بود که هرش با آن مخالفت نداشت)، مخفی نگه داشتن این عملیات را ناممکن می‌کرد.

هرش هم چنین از این هم پیش‌تر رفته و ادعاهایی بزرگ‌تر مطرح کرده بود؛ انگار که اظهارات قبلی‌اش به اندازه‌ی کافی قابل توجه نبودند. برای مثال، او نوشت که بن لادن در طی مراسمی اسلامی در دریا دفن نشده بود، بلکه نیروهای آمریکایی، باقی‌مانده‌های او را از هلیکوپتر بیرون انداخته بودند. هم چنین، او ادعا کرد که نه تنها پاکستانی‌ها بن لادن را در سال ۲۰۰۶ دست‌گیر کرده بودند، بلکه عربستان سعودی برای آزادی او در سال‌های بعد، پول پرداخت کرده بود. ادعای دیگر هرش این بود که ایالات متحده به پاکستان دستور داده بود تا مرد بی‌گناهی را که زمانی از عوامل سازمان سیا بود، به عنوان سپر دفاعی افسر ارتش پاکستان که نمونه‌ی DNA را فراهم کرده بود، دست‌گیر کند.

آن‌چه بیش از همه باعث تاثیرگذاری این داستان می‌شود، این است که این روایت با طراحی استادانه‌ی جزئیات، توسط یکی از بزرگ‌ترین خبرنگاران تحقیقی در ایالات متحده نوشته شده است: مردی که قتل عام صدها نفر از شهروندان ویتنامی در روستای مای لای افشا کرد (۱۹۶۹). کسی که برنامه‌ی مخفی سازمان سیا برای جاسوسی مخالفین ضد جنگ را آشکار کرده بود (۱۹۷۴)، و کسی که جزئیات داستان‌های تکان‌دهنده‌ی بدرقتاری در ابو غریب را بیان کرد (۲۰۰۴). آیا ممکن است مقاله‌ی بن لادن، یکی دیگر از پرده‌برداری‌های بزرگ هرش باشد؟

باودن به من گفت: «این همیشه ممکن است. اما با توجه به تعداد زیادی از افرادی که از بخش‌های مختلفی دولتی با من صحبت کرده‌اند، دروغی که تا این اندازه با دقت هم‌آهنگ و تنظیم شده باشد، مثل خبر جعلی فرود در ماه است». اما دیگر خبرنگاران سخاوتمندی کم‌تری نشان دادند. پیتر برگن خبرنگار سی‌ان‌ان، که داستان پرفروش خودش از تعقیب و گشته شدن بن لادن (شکار انسان) را نوشته است، گفت: «آن‌چه در این داستان حقیقت دارد، جدید نیست، و آن‌چه در این داستان جدید است، حقیقت ندارد». مقامات دولتی که به هیچ‌عنوان روایت هرش را نمی‌پذیرفتند. جاش ارنست که بعدها سخن‌گوی کاخ سفید شد، گفت: «داستان هرش، با اشتباهات و دروغ‌های محض سرهم شده است». جنرال استیو وارن سخن‌گوی پنتاگون، گفت که این «یک جعل بزرگ» است. (در روایت هرش آن‌قدر اشتباه وجود دارد که نیازی نیست به خودت زحمت بدهی و خط به خط پیش بروی). پاسخ دولت تا حد زیادی همین بود. اگرچه برخی از منتقدان هرش، به اسناد محرمانه‌ای در رابطه با سابقه‌ی طولانی سیا در نظارت بر ساختمان ایت آباد اشاره کردند که ادوارد اسنودن افشا کرده بود. آن‌ها این اسناد را سندی دانستند که نشان می‌داد موقعیت او به آسانی و اتفاقی توسط اطلاعاتی که یک نفر از بیرون ارایه کرده باشد، آشکار نشده بود.

چنین واکنش‌هایی، به هیچ‌عنوان برای هرش جدید نیستند. لارنس دی ریتا از سخن‌گویان پنتاگون، یکی از چندین مقاله‌ی او در نیویورکر در رابطه با ابو غریب را (که در حال حاضر شکی در آن وجود ندارد) «مضحک‌ترین نوع اشتباهات حرفه‌ای روزنامه‌نگاری که تاکنون دیده‌ام» توصیف کرد. با این حال،

پس از انتشار مقاله‌ی بن لادن، مصاحبه‌های فراوانی با هرش صورت گرفت. او در طول یک گفت‌وگوی رادیویی، به میزبان برنامه گفت: «من اهمیتی نمی‌دهم اگر شما داستان مرا دوست ندارید!». او گفت «اهمیتی نمی‌دهم!» اما با گذشت زمان، آن کج خلقی به شوخ‌طبعی تبدیل شد.

در میان گفت‌وگوهایم با هرش، به او یادآوری کردم که قرار نیست من یک قضاوت نهایی در مورد آن‌چه اتفاق افتاده است، ارایه بدهم. من نمی‌خواستم دوباره با آن مقامات دولتی که پیش از آن، روایت‌های خود از حوادث را به خبرنگاران دیگر گفته بودند، مصاحبه کنم. من بیشتر این را یک داستان رسانه‌ای می‌بینم؛ یک مطالعه‌ی موردی در این باره که چه‌گونه داستان‌هایی ساختگی، تبدیل به حقیقتی پذیرفته شده می‌گردند. این حرف من، آن چنان که او در یک ایمیل طولانی در روز بعد برایم توضیح داد، به او این احساس را داده بود که من عهدشکنی کرده‌ام. او گفت که من از مسئله‌ی اصلی می‌گریزم و به جای این که به یک نتیجه‌گیری شخصی در رابطه با درست بودن یکی از روایت‌ها برسم، این داستان را تبدیل کرده‌ام به معمای «او گفت، او گفت». این جا بود که او تصویری آزاددهنده‌تر را طرح کرد: اگر نسخه‌ی هیچ‌کسی از این روایت قابل اعتماد نباشد چه می‌شود؟

هرش نوشت: «البته هیچ دلیلی برای شما یا هر خبرنگار دیگری وجود ندارد که آن‌چه توسط منابعی ناشناس به من گفته شده است را بدون زیرسوال قراردادن، به عنوان حقیقت بپذیرید. اما به نظر من، هیچ دلیلی هم وجود ندارد که خبرنگاران، آن‌چه کاخ سفید یا سخن‌گوی دولت، به‌طور رسمی یا غیررسمی در طی یک بحران یا پس از آن گفته‌اند را بدون تردید، یک حقیقت بدانند.»

برای کسانی که در حرفه‌های خبری فعالیت می‌کنند، این مسئله که گزارش هرش در «The London Review of Books» به نشر رسیده است و نه در «نیویورکر»، جایی که او معمولاً مطالبش را منتشر می‌کرد، خودش داستانی است که قبلاً کامل گفته نشده است. (ممکن است سردبیران و خبرنگاران به اندازه‌ی مقامات استخباراتی پنهان‌کاری نکنند، اما تمایل دارند پوششی بر جزئیات کارهای‌شان قرار بدهند).

یک هفته یا بیشتر از حمله گذشته بود که هرش با ادیتور «نیویورکر»، دیوید رمینک، تماس گرفت. در سال ۲۰۰۹، هرش در مورد

نگرانی‌های روبرو شد مقامات ایالات از خطر سقوط زرادخانه‌ی هسته‌ای بزرگ پاکستان به دست افراط‌گرایانی که در ارتش این کشور بودند، مطلبی برای این نشریه نوشته بود. اکنون او با رمینک تماس گرفته بود تا بگوید که دو نفر از منابعش یکی از پاکستان و دیگری از واشنگتن - به او خبر دیگری می‌دادند: دولت در مورد عملیات بن لادن دروغ می‌گوید.

دکستر فیلکینز، یکی از نویسندگان عضو هیئت تحریریه‌ی «نیویورکر»، آن زمان سفری به پاکستان برنامه‌ریزی کرده بود که ماموریت متفاوتی داشت. «نیویورکر» در گذشته نیز مقالاتی با دو نویسنده منتشر کرده بود و رمینک تصمیم گرفت در این مورد نیز، همین کار را انجام بدهد. از فیلکینز و هرش خواسته شده بود مقاله‌ای را به اشتراک بنویسند: از فیلکینز خواسته شده بود تا از طرف پاکستان گزارش بدهد - به‌ویژه از این‌که پاکستانی‌ها مخفیانه با ایالات متحده همکاری کرده بودند - در حالی که هرش سرنخ‌هایش در واشنگتن را دنبال می‌کند. اما فیلکینز که پیش از آمدن به «نیویورکر»، پوشش خبری افغانستان و پاکستان را برای «تایمز» برعهده داشت، حدود یک هفته را به دنبال سرنخ‌هایی از منابعی در دولت و ارتش پاکستان، در این کشور سپری کرد اما موفقیت چندانی به‌دست نیاورد.

فیلکینز به من گفت: «مسئله حتی این نبود که من انکارهایی همراه با عصبانیت دریافت می‌کردم. بلکه من فقط با نگاه‌هایی خیره مواجه می‌شدم». او گفت وضعیتی که در آن‌جا دیده بود، کاملاً با ادعای هرش در تناقض بود؛ به‌نظر می‌آمد ارتش پاکستان، از این‌که توسط آمریکایی‌ها در تاریکی و بی‌خبری نگه داشته شده بود، احساس تحقیر شدن می‌کرد. رمینک به او گفته بود این داستان را رها کند. او در نهایت گزارشی در مورد یک خبرنگار پاکستانی نوشت که احتمالاً پس از شرح روابط بین شبه‌نظامیان اسلام‌گرا و ارتش پاکستان، توسط سرویس اطلاعاتی این کشور، آی.اس.آی، به قتل رسیده بود.

در این میان، «نیویورکر» روایت اسکمیدل از حمله‌ی بن لادن را منتشر کرد و مدت کوتاهی پس از آن، او را به‌عنوان عضو هیئت تحریریه استخدام کرد. (اسکمیدل در یک ایمیل به من گفت که گزارش‌های بعدی او فقط روایت اولیه‌اش را تایید کردند. او نوشت: «این‌که تعدادی در درون ارتش یا سرویس اطلاعاتی پاکستان، از سکونت بن لادن در آن خانه آگاه بودند، به‌نظر من

کاملاً محتمل است، اگرچه من هیچ سندی ندیده‌ام».

هرش به تنهایی و دشواری به مسیرش برای کشف حقیقت ادامه می‌داد، با منابع کار می‌کرد و تلاش داشت تا روایت متفاوت خود را بیرون بکشد. سه سال بعد، او پیش‌نویس مقاله‌اش را به «نیویورکر» ارسال کرد. رمینک، پس از چند بار مطالعه، به هرش گفت که گمان نمی‌کند او داستان را درست فهمیده باشد. او پیشنهاد کرد که هرش کارش را ادامه بدهد و بیند در نهایت به کجا می‌رسد. اما هرش، داستانش را به نشریه‌ی «The London Review of Books» فرستاد.

هرش هرگز عضو هیئت تحریریه‌ی «نیویورکر» نبود و ترجیح می‌داد یک خبرنگار و نویسنده‌ی آزاد باقی بماند. باین حال، او روابط نزدیکی با این نشریه داشت. او نخستین مقاله‌اش را در ۱۹۷۱ در آن‌جا منتشر کرده بود و پس از آن، صدها مقاله‌ی دیگر نیز برای آن‌ها نوشته بود، از جمله مقاله‌ی اخیر در مورد بازدید از «مای لای» با خانواده‌اش، که تنها چند هفته پیش از نشر مقاله‌ی او در رابطه با بن لادن در «The London Review of Books» منتشر شده بود. (پسرش جاشوا که در حال حاضر گزارش‌گر «بازفید» است، سال‌های زیادی به‌عنوان حقیقت‌یاب برای «نیویورکر» کار کرده بود). رمینک، برخی از جنجال‌برانگیزترین مقالات هرش را منتشر کرده است که شامل تعداد زیادی از داستان‌های مهم امنیت ملی است که دولت ترجیح می‌داد دفن و فراموش شوند. باین وجود، گزارش هرش از مرگ بن لادن، نخستین مطلب هرش نبود که رمینک، به این دلیل که باور داشت منابعش بیش از حد ضعیف هستند، رد کرده بود. در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴، او دو مقاله‌ی هرش در مورد استفاده از گاز مرگ‌آور سارین در حملات سوریه را نیز بازگرداند. در این مقالات ادعا شده بود که این حملات نه توسط رژیم اسد، مقصر فرضی، بلکه توسط شورشیان سوریه در همکاری با دولت ترکیه صورت گرفته بود. این مقالات نیز مانند گزارش بن لادن، بعد از نشر سوالات زیادی را برانگیختند. منتقدان استدلال می‌کردند هرش که زمانی یک خبرنگار افسانه‌ای بود، هر روز بیشتر به جنجال‌برانگیختن تمایل پیدا می‌کند تا دقت در کارش. (هرش، هنوز بر درستی داستان‌هایش تاکید دارد). اگر این گزارش در «نیویورکر» منتشر می‌شد، به‌دلیل اعتبارش در فرایند دقیق و کامل بررسی، رسانه‌ها قطعاً واکنش متفاوتی

داشتند. باین حال، هرش تاکید می‌کند که نشریه‌ی «The London Review of Books» اگر نه بیشتر، به همان اندازه دقیق است. کریستن لورنتزن، ادیتور این نشریه، به من گفت که سه حقیقت‌یاب روی گزارش مرگ بن لادن کار کرده‌اند و خود او مستقیماً با منابع کلیدی هرش، از جمله مقام اطلاعاتی بازنشسته‌ی آمریکایی که در این مقاله به‌عنوان «منبع آمریکایی اصلی این روایت» معرفی شده، گفت‌وگو کرده است. حتی اگر روند حقیقت‌یابی در نشریه‌ی «The London Review of Books» آن‌چنان که هرش و خود آن نشریه ادعا می‌کنند دقیق و کامل باشد، ما هنوز برای اعتماد به این منابع ناشناس مشکل داریم. آیا باید به آن‌ها اعتماد کنیم اولین مقاله‌ی هرش در مورد ابوغریب، بر بنیاد یک گزارش داخلی ارتش نوشته شده بود. اما منبع بسیاری از مهم‌ترین افشاگری‌های او، بوروکرات‌های سطح متوسط، سفیران، رئیس‌های سازمان سیا و جنرال‌های چهارستاره‌ای هستند که هویت آن‌ها تنها برای ادیتور و حقیقت‌یاب‌ها شناخته شده است. وعده‌ی ناشناس ماندن، ابزاری ضروری برای خبرنگاران است. این کار، مسیر تاریخ را تغییر داده (برجسته‌ترین نمونه‌ی آن در واترگیت)، و به ساختن زندگی حرفه‌ای ممتاز هرش نیز کمک کرده است. اما در عین حال، همواره تردیدهایی را در رابطه با انگیزه‌های این منابع و در نتیجه اعتبار گفته‌های آن‌ها برجای گذاشته است. غریز هرش - برای او، هر داستانی از همان روز اول بودار است -، به‌خوبی به او خدمت کرده‌اند. اما بناکردن حرفه‌ی خبرنگاری بر کشف عمیق‌ترین اسرار دولتی، همراه با خطراتی ذاتی است. خبرنگارانی که در مورد مسایل امنیت ملی می‌نویسند، تقریباً هیچ‌وقت در حوادثی که از آن سخن می‌گویند حضور ندارند. آن‌ها معمولاً بدون عکس یا سند کار می‌کنند. مهم‌ترین حقایقی که آن‌ها بیان می‌کنند، تقریباً به‌طور کامل بر گفته‌های افراد (بدون ذکر نام) استوار است. یکی از اصول اساسی روزنامه‌نگاری این است که خبرنگاران هرگز نباید هیچ حقیقتی را غلط بدانند، بلکه بازتولید صادقانه‌ی آن‌چه مردم می‌گویند، تنها آغاز کار است. به‌عنوان یک خبرنگار، شما هم‌چنین باید تصمیم بگیرید کدام حقایق را انتخاب نمایید. و چه‌گونه این موارد را به‌بهترین شکل ممکن در روایتی دقیق و منسجم یک‌جا بیاورید: یک داستان. در چنین قضاوت‌هایی، حتی

«حفاظت از شاهد» قرار دارد. او مکثی کرد و گفت: خوب، ما از این کارها می‌کنیم».

من داده شده دقیق است؟ او گفت: بله دقیق است. من گفتم: به من گفته شده است که او ۲۵ میلیون دالر گرفته و اکنون تحت

بهترین‌ها نیز ممکن است نکات دقیق و ظریفی را از دست داده یا بر حقیقت یا حقایق اشتباهی تاکید کنند. چنان‌که استیو کول، یکی از نویسندگان هیئت تحریریه‌ی «نیویورکر» و رییس دانشکده‌ی تحصیلات تکمیلی خبرنگاری دانشگاه کلمبیا، به من گفت: «شما این انتظار را ندارید که شهرت یک خبرنگار تحقیقی، همیشه ۱۰۰ درصد درست باشد، اما می‌خواهید تقریباً درست باشد یا در مسیر درستی باشد».

ممکن است هرش نخستین خبرنگاری نباشد که می‌نویسد یک خبرچین مخفی، ایالات متحده را به سکونت‌گاه بن لادن راهنمایی کرده است، اما به‌هیچ‌وجه تنها کسی نیست که این شایعه را شنیده بود. کول، یکی دیگر از این افراد است. کول، نویسنده‌ی کتابی درمورد سازمان سیا و افغانستان که برنده‌ی جایزه‌ی پولیتزر شده است، در یک بعد از ظهر که در اداره‌اش در کلمبیا گفت‌وگو می‌کردیم، به من گفت: «این مسئله برای من چنین شرح داده شده بود که این شخص یک افسر خاص پاکستان در سرویس استخباراتی آن کشور بوده است. من حتی یک نام داشتم که چهار سال است روی آن کار می‌کنم».

می‌توان گفت ایده‌ی وجود یک خبرچین مخفی، قابل قبول است. خبرچین‌ها، عملاً در تمام هدف‌های باارزش تروریستی ردیابی شده به پاکستان، ایالات متحده را هدایت کرده‌اند: از جمله رمزی یوسف، نخستین بمب‌گذار مرکز تجارت جهانی و میر ایمل کنسی، که در حمله‌ای در لانگلی در سال ۱۹۹۳، دو کارمند سازمان سیا را کشته بود.

کول اظهار داشت: «این ایده که سازمان سیا تمام این‌ها را به‌هم بافته است، شکنجه نتیجه‌بخش بوده، و آن‌ها آن ماشین را پیدا کرده‌اند، بعد به قاصد رسیده‌اند، پس از آن پلاک ماشین را پیدا کرده و قاصد را تا آن خانه دنبال کرده‌اند.... برای ما به‌نظر می‌آید که خیلی استادانه طراحی شده است».

اما کول هیچ‌وقت نتوانست داستان پرداخت جایزه را ثابت کند. نزدیک‌ترین جایی که کول به آن رسید، مکالمه‌ای با یک افسر اطلاعاتی آمریکایی بود که در گذشته، با آن مرد که گفته می‌شد یک خبرچین بوده، کار کرده است. کول گفت‌وگویش را چنین بیان داشت: «من گفتم: تو این شخص را می‌شناختی؟ او پاسخ داد: بله، من او را می‌شناختم. من قبلاً از نزدیک با او کار کرده بودم. من گفتم: این بیوگرافی که به



مهم‌ترین و اثرگذارترین ادعای هرش درمورد این بود که چه‌گونه

سکونت‌گاه بن لادن کشف شد. او نوشته است که سال‌ها تلاش

برای جمع‌آوری اطلاعات نبود که ایالات متحده را به یافتن

آن قاصد و درنهایت بن لادن راهنمایی کرد. بلکه این محل با

خبرچینی غیرمنتظره‌ی یک افسر اطلاعاتی بازنشسته کشف

شد. این افسر پاکستانی، برای به‌دست‌آوردن جایزه‌ی ۲۵ میلیون

دالری ایالات متحده برای کمک در یافتن موقعیت اسامه بن لادن،

با آن‌ها همکاری کرده بود. درواقع، حتا نمی‌توان گفت که بن لادن

«پنهان» شده بود. ساختمان سکونت او در ایبٹ آباد، درحقیقت یک

خانه‌ی امن بود که توسط سرویس اطلاعاتی پاکستان محافظت

می‌شد. زمانی که ایالات متحده، براساس این اطلاعات با مقامات

استخباراتی پاکستان رودرو شد، آن‌ها درنهایت درستی این

اطلاعات را تایید کردند و حتا پذیرفتند که برای اثبات آن، نمونه‌ی

DNA فراهم کنند.

کمک کنند. بنابراین، حقارتی که ارتش و استخبارات پاکستان ظاهراً پس از حمله احساس کرده‌اند، یا یک فریب بوده است و یا یکی از دسیسه‌چینی‌های پیچیده‌ی ایالات متحده و پاکستان. آیا هیچ مدرکی برای حمایت از این ادعا، یا هر چیزی فراتر از منابع ناشناس هرش برای تقویت آن، وجود دارد؟

یازده روز پس از حمله، داستانی در «گلوبال پست»، وبسایت آمریکایی ویژه‌ی گزارش‌های خارجی منتشر شد. تیتیر داستان این بود: «حمله‌ی بن لادن: همسایگان ادعا می‌کنند که پاکستان آگاه بوده است». شش نفر که در نزدیکی ساختمان بن لادن زندگی می‌کردند به خبرنگار آن‌ها گفته بودند که پرسونل امنیتی لباس شخصی - افسران ارتش یا افسران اطلاعاتی پاکستان - چند ساعت پیش از حمله در خانه‌های آن‌ها را می‌زدند و به آن‌ها دستور داده بودند که چراغ‌های خانه را خاموش کرده و تا اطلاع بعدی در خانه‌هایشان باقی بمانند. هم‌چنین بعضی از مردم محلی به این خبرنگار گفته بودند که به آن‌ها دستور داده شده بود با رسانه‌ها، مخصوصاً رسانه‌های خارجی، صحبت نکنند.

زمانی که من با فیلیپ بالونی مدیر اجرایی «گلوبال پست» تماس گرفتم، او به من گفت که در ابتدا او در نظر داشت این روایت را به شکل گسترده عمومی بسازد. او در ایمیلی به من نوشت: «اما ما نیازمند منابعی بودیم که در آن زمان نداشتیم. اطلاعات مخالف با آن روایت، آن‌قدر قدرتمند و قانع‌کننده بودند که حتی خود ما شک داشتیم که منابع ما درست می‌گویند».

بالونی، مرا به امیر لطیف، خبرنگار ۴۱ ساله‌ی پاکستان معرفی کرد. او در گذشته برای «خبرگزاری یواس» و «خبرگزاری ورلد ریپورت» کار کرده بود. لطیف به من گفت که یک روز پس از کشته‌شدن بن لادن به ایست‌آباد سفر کرده و برای چند روز از آن‌جا گزارش تهیه کرده بود. از او پرسیدم که آیا هنوز باور دارد که پاکستانی‌ها از این حمله آگاهی داشته‌اند؟ او بلافاصله پاسخ داد: «نه آگاهی، بلکه همکاری و هم‌آهنگی وجود داشت».

لطیف که به دلیل حساسیت این موضوع در پاکستان، نام خود را در پست اصلی نوشته بود، گفت که مردم این منطقه به او گفته بودند آن‌ها صدای هلیکوپترهای ایالات متحده را شنیده بودند، پس مطمئناً ارتش پاکستان نیز شنیده بود: «تمام کشور بیدار بودند، تنها ارتش پاکستان خواب



نوشته شده بود. گال گزارش داده بود که یک منبع داخلی آی.اس.آی به او گفته است که سرویس اطلاعاتی پاکستان، یک گروه خاص ایجاد کرده بود که وظیفه‌ی رسیدگی به مسئله‌ی بن لادن را داشتند. گال نوشت: «تقریباً همه در آی.اس.آی این گروه را انکار می‌کردند - این روش کار واحدهای اطلاعاتی فوق‌سری است. اما آن‌طور که به من گفته شده بود، رییس‌های ارشد نظامی از آن آگاه بودند».

بحث برانگیزترین ادعای هرش این است که پاکستان، پیشاپیش درمورد حمله‌ی تیم آمریکایی باخبر بود و نه تنها اجازه‌ی اجرای آن عملیات را داده بود، بلکه آن را تسهیل کرده بود. هم‌چنان که قبلاً گفته شد، این متفاوت‌ترین داستان نسبت به داستان رسمی دولتی است. پذیرش این داستان، نیازمند پذیرش این است که دولت ایالات متحده به پاکستانی‌ها اطمینان کرده است تا برای کشتن بن لادن به این کشور

از همان ابتدا، باور این که مقامات پاکستانی رده‌بالا از حضور بن لادن در کشورشان آگاهی نداشتند، دشوار بود. پس از حمله، چند تن از مقامات ایالات متحده به‌طور علنی این را گفته بودند. براساس اطلاعاتی که خبرگزاری الجزیره در سال ۲۰۱۳ به آن دست یافت، پاکستان در این مورد تحقیقات مخفی انجام داده بود. گفته شده است که گزارش کمیسیون ایست‌آباد، هیچ مدرکی دال بر این که پاکستان به بن لادن پناه داده باشد، نیافت. درعوض، آن‌ها به این نتیجه رسیدند که بن لادن، فردی که در تمام جهان تحت تعقیب بود، می‌توانست آزادانه در پاکستان رفت و آمد کند و این ناشی از بی‌کفایتی گسترده‌ی مقامات نظامی و استخباراتی این کشور بود.

دقیق‌ترین بررسی‌ها درمورد هم‌دستی پاکستان در پناه‌دادن به بن لادن، در مارچ ۲۰۱۴ منتشر شد. این بررسی، براساس کتاب کارلوتا گال، یکی از خبرنگاران «تایمز»

بوده است؟ شما چه برداشتی می‌کنید؟». هم‌چنین گال نوشته است که همسایگان بن لادن صدای انفجاری در ساختمان شنیده و با پلیس محلی تماس گرفته‌اند. اما فرماندهان ارتش به پلیس گفته بودند که واکنشی نشان نداده و پاسخ را به عهده‌ی ارتش بگذارند. نیروهای آمریکایی برای ۴۰ دقیقه در منطقه بودند، اما ارتش پاکستان تا بعد از رفتن آن‌ها، به منطقه نرسید.

بهترین حدس گال (و او تاکید می‌کند که فقط یک حدس است)، این بود که ایالات متحده به پاکستان در مورد این عملیات اخطار داده بود. گال با اشاره به جنرال اشفاق پرویز کیانی که در آن زمان رییس ستاد ارتش بود، و جنرال احمد شجاع پاشا که بعدها مدیر کل آی.اس.آی شد، به من گفت: «من هیچ مدرکی ندارم. اما هرچه بیشتر در این مورد فکر می‌کنم و با دوستان پاکستانی‌ام حرف می‌زنم، به این باور می‌رسم که احتمالاً درست است که کیانی و پاشا در آن دخیل بوده‌اند». او در مورد کشته‌شدن بن لادن گفت: «تصور می‌کنم سناریو این باشد که آمریکایی‌ها او را تحت نظر داشته و ردیابی می‌کردند و هرگز به مقام‌های پاکستانی در این باره نگفته بودند؛ چرا که نمی‌توانستند به آن‌ها اطمینان کنند. اما زمانی که تصمیم گرفتند پیش بروند و حمله کنند، گمان می‌کنم به سراغ کیانی و پاشا رفته و به آن‌ها گفته‌اند: ما قصد داریم وارد عمل شویم. حق ندارید به هلیکوپترهای ما شلیک کنید یا هر کار دیگری انجام دهید». (باید ذکر کنم که تمام خبرنگاران امنیت ملی، شامل تعدادی در «تایمز»، با گال در مورد احتمال همکاری پاکستان در سطوح بالای دولتی، چه در پناه‌دادن به بن لادن چه کمک به کشتن او، موافق نیستند).

اگر سناریوی گال را برای رسیدن به نتیجه‌ای منطقه دنبال کنیم، پاکستان پس از حمله با یک انتخاب ناخوشایند مواجه شده بود: یا تصدیق این که همکاری کرده بود که این خطر خشمگین شدن تندروها به خاطر خیانت به بن لادن و معاونت در یک عملیات نظامی آمریکایی در خاک پاکستان را در پی داشت، یا به جهل و بی‌کفایتی اعتراف کنند.

گال گفت: اغلب پاکستانی‌ها می‌گویند که: ما بی‌کفایت بودیم. آن‌ها نمی‌خواهند هم‌وطنان‌شان بدانند آن‌ها در حال چه بازی‌ای هستند. آن‌ها می‌ترسند که واکنش‌های منفی شدیدی وجود داشته باشد».

اکنون روایت رسمی مرگ بن لادن در کجا قرار دارد؟ برای بسیاری، این داستان در وضعیتی نامشخص است: شناور در جایی میان واقعیت و افسانه. نوشتن تاریخ یک فرایند است. به نظر می‌آید روایت دولت راهی طولانی در پیش دارد تا بتواند به عنوان واقعیتی غیرقابل‌انکار پذیرفته شود یا به‌عنوان یک روایت نادرست انکار شود. رابرت بائر، یکی از افسران با سابقه‌ی سازمان سیا در امور شرق میانه (الهام‌بخش شخصیت جورج کلونی در فیلم «سیرینا»)، در مورد نسخه‌ی دولت از حوادث به من گفت: «همه چیز فقط اغراق است. من هرگز ندیده‌ام کاخ سفید چنین خطری کند. آیا رییس‌جمهور یک روز صبح از خواب بیدار شده و گفته است «بیاید درست قبل از انتخابات، ریاست‌جمهوری مرا در خطر قرار بدهیم»؟. این آدم خیلی باهوش‌تر از آن است که نیروهای آمریکایی را در یک عملیات ترور هالیوودی در معرض خطر قرار بدهد». با این حال، هیچ‌کدام از دوستان قدیمی بائر در داخل و خارج از سازمان، روایت دولت را به چالش نکشیده‌اند.

با گذشت زمان، امکان اثبات بسیاری از ادعاهای هرش وجود دارد. بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ ممکن است خشمگین شویم که حق ما است. پاکستان، متحد فرضی ما در جنگ علیه ترور، کشوری که میلیاردها دلار از کمک‌های مالیات‌دهندگان آمریکایی دریافت می‌کند، ممکن است به بزرگ‌ترین دشمن ما - نویسنده‌ی همان نقشه‌ای که ما را وادار کرد به افغانستان حمله کنیم - پناه داده باشد. حمله‌ای شجاعانه به ساختمان سکونت بن لادن، بزرگ‌ترین

هرش در انتهای آن روز طولانی که

با هم گذرانیدیم به من گفت: «خیلی

دوست دارم فکر کنم که دولت

پر از پنهان کاری نیست... شوخی

می‌کنی! آن‌ها بیش از آن چه شما

حتا بتوانید تصور کنید راز در درون

خود دارند. در حال حاضر چیزهایی

در جریان هستند که من در مورد

آن‌ها آگاهی دارم - آن چه جریان

دارد شگفت‌انگیز است. من هر زمان

که بتوانم در مورد آن‌ها خواهم

نوشت. آن بیرون، در شرق میانه،

داستان‌های جالبی در جریان است.

جدی می‌گویم. البته که وجود دارد.

البته که وجود دارد».

پیروزی ما در جنگ با ترور، ممکن است چیزی بیش از یک بازی که بُرد در آن از پیش مشخص بود، نبوده باشد. بالاتر از همه این‌ها، ممکن است دولت به ما دروغ گفته باشد.

اما واقعاً ما باید با افشای این حقایق شوکه شویم؟ مخفی‌کاری‌های دولت، تنها در سال‌های اخیر، شامل موارد زیادی از جمله برنامه‌ی شنود مخفی سازمان امنیت ملی، و شبکه‌ی ثبت‌نشده‌ی سازمان سیا از زندان‌های «بلاک سایتم» می‌شود. استیون افترگود، مدیر پروژه‌ی دولتی سری برای فدراسیون دانشمندان آمریکایی به من گفت: «کسانی که در زمینه‌ی امور عمومی کاخ سفید کار می‌کنند، مورخ نیستند، آن‌ها دانشمند نیستند، فقط خبرنگارند. آن‌ها یک هویت سیاسی در دولت ایالات متحده را نشان می‌دهند. گفتن تمام حقیقت، و هیچ چیز غیر از حقیقت، کار آن‌ها نیست. حتا اگر باشد، آن‌ها الزاماً قادر به انجام آن نیستند».

روایت هرش از ما نمی‌خواهد تا احتمال توطئه‌ی دولتی را باور کنیم. افسانه‌ها می‌توانند از طریق تلاشی حتا ناهم‌آهنگ با کسانی که فقط دارند کارشان را انجام می‌دهند ساخته شوند. البته، زمانی که تعداد کافی از افراد حقیقت را پنهان کنند، خُب طبیعی است که به نظر می‌رسد دیسیه‌چینی شده است. هرش اشاره می‌کند که احتمالاً هزاران کارمند و پیمان‌کار دولتی در مورد شنودهای آژانس امنیت ملی آمریکا (ناسا) باخبر بوده‌اند، اما تنها یکی از آن‌ها، ادوارد اسنودن، قدم جلو گذاشت.

ما می‌توانیم یک قدم پیش‌تر برویم: هرچه موضوع حساس‌تر باشد، بیشتر احتمال دارد که دولت به ما دروغ تحویل بدهد. در نظر بگیرید که پس از حمله‌ی بن لادن، آن چه در ذهن او با ما می‌گذشت، روابط ما با پاکستان بود. او با ما در سخنرانی‌اش برای ملت ابراز قدردانی کرد: «در طول این سال‌ها، من بارها روشن ساختم که اگر بدانیم بن لادن در پاکستان است، ما اقدام خواهیم کرد. این همان کاری است که انجام دادیم. اما مهم است که توجه داشته باشیم که همکاری‌های پاکستان با ما در عملیات‌های ضدتروریستی به ما برای رسیدن به بن لادن و ساختمانی که او در آن پنهان شده بود، کمک کرد».

یا آن چه او با ما در این سخنرانی گفت، یا انکار بعدی دولت، یکی از این دو صادقانه نبودند. اما در هر دو صورت، دشوار است

که تصور کنیم برای او، تمام حقیقت، از مدیریت روابط آمریکای با متحد ناپایدارش مهم‌تر بود، یا باید مهم‌تر می‌بود.

درواقع هیچ دلیلی وجود ندارد که انتظار داشته باشیم دولت تمام حقایق را در مورد کشته‌شدن بن لادن در اختیار ما قرار بدهد. اگر شخصی به خاطر پول ایالات متحده را به ساختمان محل سکونت او در ایت‌آباد راهنمایی کرده باشد، دولت هرگز نمی‌توانست بدون درخطر انداختن جان آن فرد حقیقت را بگوید و اگر می‌گفت، برای سازمان سیا تقریباً غیرممکن بود که در آینده نیز خبرچینی را استخدام کند. اگر پاکستان از ما خواسته بود که همکاری را در حمله تأیید نکنیم، ما این کار را نمی‌کنیم. در این مورد، هم چنان که گال ذکر کرده بود، ترس از جرقه خوردن واکنش‌های شبه نظامیان وجود داشت. هرش در «نیویورکر» نوشته است که خطر جدی در مورد افراط‌گرایانی که در داخل ارتش پاکستان هستند وجود دارد. آن‌ها ممکن است کودتا به راه انداخته و کنترل ذخایر بزرگ سلاح‌های هسته‌ای آن کشور را به دست بگیرند.

گزارش‌گران دوست دارند خود را به عنوان تجربه‌گرایان ببینند، اما حقیقت این است که خبرنگاری علمی متفاوت است. اسناد و مدارک غایب، گزارش‌های دست‌نیافتنی امنیتی ملی، تمام این‌ها به همان اندازه منابع و استدلال‌های خبرنگاران مهم هستند. اما چه اتفاقی می‌افتد وقتی منابع مختلف و روایت‌های مختلف می‌توانند برای ارائه‌ی بحث‌های متناقض استفاده شوند؟ چه‌گونه می‌توانیم گزارش لطیف را در ایت‌آباد و تردیدهای بائر را با داستان رسمی که باوون و بسیاری دیگر شنیده‌اند، در یک قاب قرار بدهیم؟

باوون به من گفت: «به‌عنوان یک خبرنگار شما باید همیشه این احتمال را در نظر بگیرید که به شما دروغ گفته شده است و امیدوار باشید که دلیل خوبی وجود داشته باشد.»

ممکن است درحال حاضر، اطلاعات ما در مورد حمله‌ی بن لادن، بسیار بیشتر از آن چیزی باشد که قرار بوده است بدانیم. وزیر دفاع سابق، رابرت گیتس، سال ۲۰۱۴ در کتاب خاطراتش «وظیفه» نوشته است که در شب حمله، هرکسی در اتاق وضعیت کاخ سفید حضور داشت، توافق کرده بود تا «در مورد جزئیات سکوت کند». او اضافه کرد «این تعهد حدود پنج ساعت طول کشید». او با اشاره‌ای مستقیم به کاخ سفید

درواقع هیچ دلیلی وجود ندارد که انتظار داشته باشیم دولت تمام حقایق را در مورد کشته‌شدن بن لادن در اختیار ما قرار بدهد. اگر شخصی به خاطر پول ایالات متحده را به ساختمان محل سکونت او در ایت‌آباد راهنمایی کرده باشد، دولت هرگز نمی‌توانست بدون درخطر انداختن جان آن فرد حقیقت را بگوید و اگر می‌گفت، برای سازمان سیا تقریباً غیرممکن بود که در آینده نیز خبرچینی را استخدام کند. اگر پاکستان از ما خواسته بود که همکاری را در حمله تأیید نکنیم، ما این کار را نمی‌کنیم. در این مورد، هم چنان که گال ذکر کرده بود، ترس از جرقه خوردن واکنش‌های شبه نظامیان وجود داشت. هرش در «نیویورکر» نوشته است که خطر جدی در مورد افراط‌گرایانی که در داخل ارتش پاکستان هستند وجود دارد. آن‌ها ممکن است کودتا به راه انداخته و کنترل ذخایر بزرگ سلاح‌های هسته‌ای آن کشور را به دست بگیرند.

سازمان سیا گفت: «آن‌ها اصلاً نمی‌توانند برای لاف‌زدن و جذب اعتبار صبر کنند». مشکل این جاست که در میان این همه لاف‌زدن‌ها، غیرممکن شده است که بدانید چه چیزی درست بوده است و چه چیزی غلط. فیلم «Zero Dart Thirty» که ۱۳۰ میلیون فروش داشت، برای بسیاری روایت غالب کشته‌شدن بن لادن بود. فیلم‌سازان، در مصاحبه‌های متعدد تلاش می‌کردند تا دست‌رسی خود به منابع دولتی و نظامی را نشان بدهند: در افتتاح اعلام شد که این فیلم براساس «اسناد دسته‌اولی از حادثه‌ی اصلی» ساخته شده است. گفته شد که سازمان سیا با علاقه با فیلم‌سازان همکاری کرده و ملاقات‌هایی را برای نویسنده و کارگردان با تحلیل‌گران و افسرانی که در تعقیب بن لادن درگیر بودند، ترتیب داده بود. کارگردان فیلم، کاترین بیگلو، این فیلم را به‌عنوان «اولین برش جسورانه از تاریخ»

توصیف کرده است. به‌نظر می‌آید این داستان آن‌قدر خوب بود که نیاز نداشت تخیلی شود. فیلم با یک سری از جلسات شکنجه‌ی سازمان سیا آغاز شد که براساس فیلم‌نامه، اطلاعات مهمی برای گرفتاری بن لادن فراهم کرده بود. فقط مسئله این جاست که حداقل با توجه به گزارش‌های ارائه‌شده به کمیته‌ی اطلاعاتی مجلس سنا در طول چندین سال (و دیگران که به اطلاعات محرمانه دست‌رسی داشتند)، این حقیقت نداشت. سناتور دایان فاینستاین که به‌عنوان رییس کمیته بر گزارش نظارت کرده بود، گفت که او خیلی از صحنه‌های فیلم را رد کرده بود: «برایم قابل تحمل نبود. چراکه اشتباهات زیادی وجود داشت». ظاهراً هدف فیلم‌ساز این بوده است که روایتی متفاوت عرضه کنند - حقیقتی زننده از چه‌گونگی پیدا کردن بن لادن -، اما برای انجام این کار، به‌نظر می‌آید آن‌ها یک دروغ را تداوم بخشیده‌اند.

مسئله این نیست که حقیقت در مورد مرگ بن لادن قابل فهمیدن نیست، بلکه فقط ما آن را نمی‌دانیم. و ما نمی‌توانیم خود را با این امید که خیلی زود به پاسخ‌های بیشتری می‌رسیم دل‌داری بدهیم. تا امروز، نسخه‌ی نهایی رسمی سازمان سیا در مورد «Bay of Pigs»، محرمانه باقی مانده است. ما نمی‌دانیم در بیش از نیم قرن پیش چه اتفاقی افتاده است، چه برسد به سال ۲۰۱۱. راه‌های مختلفی برای کنترل یک روایت وجود دارد. راه قدیمی این است: طبقه‌بندی محرمانه‌ی اسنادی که نمی‌خواهید دیده شود. به‌گفته‌ی گیتس: «در مورد جزئیات خاموش بمانید». اما رویکرد مدرن‌تری هم هست: داستانی را تعریف کنید که شما می‌خواهید آن‌ها باور کنند. سکوت، یکی از راه‌های حفظ یک راز است و صحبت کردن راه دیگر. این‌ها منحصر به فرد نیستند.

هرش در انتهای آن روز طولانی که با هم گذرانیدیم به من گفت: «خیلی دوست دارم فکر کنم که دولت پر از پنهان‌کاری نیست... شوخی می‌کنی! آن‌ها بیش از آن‌چه شما حتی بتوانید تصور کنید راز در درون خود دارند. درحال حاضر چیزهایی در جریان هستند که من در مورد آن‌ها آگاهی دارم - آن‌چه جریان دارد شگفت‌انگیز است. من هرزمان که بتوانم در مورد آن‌ها خواهم نوشت. آن بیرون، در شرق میانه، داستان‌های جالبی در جریان است. جدی می‌گویم. البته که وجود دارد. البته که وجود دارد.»